

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصِّدِيقَةِ فَاطِمَةَ الزَّكِيَّةِ حَبِيبَةَ حَبِيبِكَ وَ نَبِيِّكَ وَ أُمَّ أَحِبَّائِكَ وَ أَصْفِيائِكَ الَّتِي أَنْتَجَبْتَهَا وَ فَضَّلْتَهَا وَ اخْتَرْتَهَا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا مِمَّنْ ظَلَمَهَا وَ اسْتَخَفَّ بِحَقِّهَا وَ كُنِ النَّائِرَ اللَّهُمَّ بِدَمِ أَوْلَادِهَا اللَّهُمَّ وَ كَمَا جَعَلْتَهَا أُمَّ أُمَّةٍ الْهُدَى وَ حَلِيلَةَ صَاحِبِ اللِّوَاءِ وَ الْكَرِيمَةَ عِنْدَ الْمَلَأِ الْأَعْلَى فَصَلِّ عَلَيْهَا وَ عَلَى أُمَّهَا صَلَاةً تُكْرِمُ بِهَا وَجْهَ أَبِيهَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تَقْرُبُ بِهَا أَعْيُنَ ذُرِّيَّتِهَا وَ أَبْلِغْهُمْ عَنِّي فِي هَذِهِ السَّاعَةِ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَ السَّلَامِ. وَ أَبْلِغْهُمْ عَنِّي فِي هَذِهِ السَّاعَةِ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَ السَّلَامِ».

«الثالث»: ظاهراً تا این جا خواندیم. «الثالث: إذا فرض أن المؤسسين اعتبروا له صلاحيات فيمكن للشارع أن يعتبر بعض هذه الصلاحيات دون بعض ولا يوجب ذلك كون اعتباره تأسيساً، بل هو إمضاء في الجملة».

اشکال چی بود؟ اشکال این بود که وقتی مؤسسين می آیند یک مؤسسه ای را تشکیل می دهند. یک شرکتی را تشکیل می دهند، یک اساسنامه برای آن تعریف می کنند، در آن اساسنامه یک صلاحیاتی را برای مدیرعامل تعیین می کنند؛ این جا اگر شارع که شما قائل هستید به این که اعتراف به شخصیت اعتباری کرده طبق آن عموماً و اطلاقات و این ها؛ خب قهراً دیگه این را پذیرفته و دیگه بنا ندارد بیاورد بحث بکنید از این که صلاحیات مدیر چیه و این ها. اگر هم می گوید نه، شارع نپذیرفته، ممکن است نپذیرفته باشد بعضی از آن صلاحیت ها، بعضی از آن اختیارات را، پس اصلاً معلوم می شود شارع امضاء نکرده آن را، خودش آمده برآسه یک شخص اعتباری جدیدی را اعتبار فرموده نه آن که عند العقلاء است، مؤسسين، به آن کار ندارد. خودش آمده مستقیماً ...

حالا جواب سوم می گوید نه آقا؛ اگر شارع فرمود من این مؤسسه ای که شما درست کردید را و این ده تا اختیارات را برایش گذاشتید من هشت تایی آن را قبول دارم دو تایی آن را قبول ندارم. آیا این معنایش این است تأسیس دارد می کند یک امر اعتباری جدیدی را و امضاء نمی کند آن را؟ یا نه، این با امضاء منافاتی ندارد. همان را دارم امضاء می کنم. دو تا از اختیاراتش را قبول نمی کنم؟ پس بنابراین این جور نیست که شما بفرمایید که اگر شارع تبعیض قائل شد در آن

اختیارات و آن وظائفی که در اساسنامه‌ها توی عقلاء برای مدیرعامل یا رئیس و امثال ذلک تعیین می‌شود همه‌اش را قبول نکرد بگوییم که این تأسیس است و امضاء دیگه نیست. نه، امضاء است منتها به این شکل. «إذا فرض أن المؤسسين اعتبروا»، «له» یعنی برای شخص اعتباری صلاحیاتی را. «فیمكن للشارع أن يعتبر بعض هذه الصلاحيات دون بعض ولا یوجب ذلک» ذلک مشاراًلیه‌اش اعتبار است بعض دون بعض است. «کون اعتباره تأسيساً»، این تبعیض باعث نمی‌شود که اعتبار شارع آن امر اعتباری را تأسیس باشد که خودش دارد یک شخص اعتباری را انشاء می‌کند و به وجود می‌آورد. نه، همان‌که آن‌ها به وجود آوردند دیگه خودش انشاء نمی‌کند منتها یک دست‌کاری توی وظائفش می‌کند. «بل هو إمضاء» اما «فی الجملة». امضاء همان شخص اعتباری است که نسبت به وظائفش فی‌الجملة امضاء کرده نه بالجملة. «نظیر ما إذا أنشأ المتعاملان معاملة مشروطة بشرط فاسد وحکم الشارع بصحة العقد، دون الشرط»، مثلاً. اگر دو نفر متعامل زید و عمرو آمدند یک معامله‌ای را انجام دادند و زید و عمرو شرط کرد که این فرش را به تو می‌فروشم، این ماشین را به تو می‌فروشم به شرط این‌که فلانی که با من دشمن است بروی حسابی یک کتک مفصل به او بزنی. او هم گفت قبلت. خب این‌جا شارع می‌فرماید که این شرط چون حرام است و این امر باطلی است این شرط فاسد است. اما این معامله درست است. این‌جا شارع دارد خود معامله جدید را خودش انشاء می‌کند؟ یا همان معامله که آن‌ها کردند دارد می‌گوید این معامله درست است شرطش را قبول نمی‌کند؟ این‌جا هم همین است. گفتند آقا، این مؤسسه را، این شرکت را، این بانک را تشکیل دادیم مثلاً، این را تشکیل دادیم. توی اساسنامه‌اش چی نوشته؟ چی، چی، چی ممکن است وام ربوی هم توی آن باشد. یا معاملات ربوی دیگر هم در آن باشد. شارع می‌آید می‌گوید من این ربوی‌هایش را قبول ندارم. ولی آن معاملات را قبول دارم، بانک هم قبول دارم.

س: خب ممکن است همین شرط را؟؟ کل معامله ...

ج: بله؟

س: می‌گوییم ممکن است این شرط را؟؟ کل معامله ...

ج: خب این دیگه معامله نیست که شارع بیاید امضاء بکند آن صورت. پس می‌شود یک‌جا‌هایی، قابل تصویر است این. پس بنابراین ملازمه وجود ندارد که اگر شارع بعضی از آن را قبول نکرد و آمد بقیه را قبول کرد بگوییم این تأسیس است. تأسیس است یعنی خودش دارد انشاء می‌کند، خودش دارد به وجود می‌آورد نه. همان‌که شما به وجود آوردید من دیگه

در مقام تأسیس و انشاء کردن او بر نمی آیم. همان است که شما انجام دادید. اما دیگه این خصوصیات و این شرایط را نمی پذیرم. «نظیر ما إذا أنشأ المتعاملان» معامله ای که مشروط است به یک شرط فاسد که مثلاً ضرب فلان شخص باشد یا یک کار حرام دیگری باشد. «وحکم الشارع بصحة العقد»، این جا شارع اگر حکم به صحت عقل فرمود «دون الشرط فإنه لا يخرج عن كونه إمضاتاً» این جا حکم شارع خارج نمی شود. لا يخرج آن حکم شارع به صحت عقد از بودنش امضاء آن معامله نه انشاء خود آن معامله من قبل الشارع، این نیست. این جا هم همین جور است.

«الرابع: أساساً لا ترتبط صلاحية وأهلية أداء الأفعال المختلفة للشخص الاعتباري بوجوده، بل هي من أحكامه، ولذا لا يعتبرها المؤسسون له، ولكنهم ينشئون موجوداً له هذه الصلاحيات في الجملة عند العقلاء». جواب اخیر این است که اصلاً یک خلطی شده توی کلمات و این ها کانه. و آن این است که بین وجود شخص اعتباری و اختیارات و احکام و وظائف تباین است. این ها دوتا مقوله هستند، دوتا مطلب هستند. و این جور نیست که احکام و وظائف توی ساختار تحقق شخص اعتباری دخالت داشته باشد. این ها دوتا مطلب است. مثلاً مسجد؛ خب یک مطلب است، احکامش که تنجیس آن حرام است، مرور مثلاً وقوف جنب در او حرام است، وضع جنب شیء ای را در او ولو خودش داخل نشود، از بیرون مسجد جنب بخواهد چیزی را بگذارد توی مسجد، عبایش را مثلاً می خواهد بگذارد توی مسجد، می گویند حرام است و امثال ذلک. یا بعضی مساجد مثل مسجد الحرام یا مسجد النبی صلی الله علیه وآله وسلم مرورش، این حرمت مرور، حرمت نمی دانهم وقوف، حرمت وضع شیء و حرمت تنجیس، این ها دخالت در مسجدیت مسجد ندارد. این احکامی است که بر او مترتب می شود. آن چه که دخالت در مسجدیت مسجد دارد این است که مکانی باشد، چی باشد، وقف کنند بگویند این جا را جعلناه مسجداً. حالا یک نمازی هم مثلاً در آن بخوانند. همین! شاهد بر این مسئله چیه؟ شاهد بر این مسئله این است که مؤسسون خیلی جاها اصلاً می آیند می گویند آقا، ما این بانک را تأسیس کردیم. کاری به چیزهای دیگر آن نداریم. شما بنشینید فکر کنید یک وظائفی برای آن بنویسید. پس آن ها چیزی که تأسیس می کنند ذات آن شخص اعتباری است که البته که دارای صلاحیاتی است که می تواند یک چیزهایی برایش قرار داده بشود اما اصلاً آن ها شاید روحشان هم از بعضی از این صلاحیات خبر ندارد. می گویند ما تخصصی در این باب نداریم. شما که وارد هستید بنشینید محاسبه کنید ببینید چه کار خوب است انجام بدهید. من این جا را این قرار دادم. خب مثل این که اهل خیر گاهی می آیند می گویند آقا، من این زمین را وقف کردم برای کار خیر. من الان کار خیر این جا نمی دانهم چیه؟ مدرسه بسازند، مسجد بسازند،

حسینیه درست کنند، ورزشگاه درست کنند، چی ...، من نمی دانم. او اصلاً اصل صلاحیت برای یک کار خیر را در نظر می گیرد. آن جا را انشاء می کند. این جا هم پس شخص اعتباری این است. این که این شرکت بالاخره به نفع جامعه است مثلاً. می آید این را تأسیس می کند. حالا وظائف او چیه؟ می سپارد به اهل نظر که بنشینند درست کنند. بنابراین ما از ادله می فهمیم که شارع چی را قبول کرده؟ شخص اعتباری را قبول کرده. اگر توی وظائف بیاید بعضی قبول کند بعضی قبول نکند اصلاً ربطی به شخص اعتباری ندارد. این دوتا چیز جدای از هم است.

«الرابع: أساساً ارتباطی ندارد. «لا ترتبط صلاحية وأهلية أداء الأفعال المختلفة للشخص الاعتباري» این ارتباطی ندارد به چی؟ «بوجوده»، این ارتباط به وجودش ندارد. این ها دوتا مطلب از هم جدا است. پس ممکن است وجود قبول بشود. آن صلاحیت های مختلف اصلاً قبول نشود. آن هایی که آن ها گفتند شارع نپذیرد یا تبعیض قائل بشود بعضی اش را بپذیرد بعضی اش را نپذیرد یا یک چیزهای جدیدی اصلاً بیاید بگوید. فلذا است که پس بنابراین ما باید از این اسباب و این ها چه کار کنیم؟ بحث بکنیم که شارع چه چیزهای این ها را قبول دارد؟ چه چیزهایی را قبول ندارد. آن ادله ای که اصل شخص اعتباری را برای ما اثبات کرد که شارع اعتراف کرده «لا یغنینا عن ذلک» که آن مستشکل می گفت. «بل هی» بلکه آن صلاحیت ها و اداء اهلیت برای انجام افعال، این من احکام شخص اعتباری است. و دخالتی در ساختار خودش ندارد. و لذا به خاطر این که ارتباط به وجود ندارد بلکه از احکامش هست «لا یعتبرها المؤمنون له»، اصلاً آن افعال را خود تأسیس کنندگان شخص اعتباری آن ها را اعتبار نمی کنند. گاهی اصلاً توی نظرشان نیست. آن ها را گفتیم به دیگری واگذار می کنند. «ولکنهم» آن ها را اعتبار نمی کنند. «و لکنهم» یعنی آن مؤسسون «ینشئون موجوداً له هذه الصلاحيات فی الجملة عند العقلاء». آن ها انشاء می کنند یک موجودی را که، موجود اعتباری را که برای آن موجود اعتباری این صلاحیات که افعال مختلف باشد این صلاحیت فی الجملة به طور سربسته برای او هست. اما تفصیل آن چی باشد، چی نباشد، این نیست. فقط برای این که انگیزه پیدا کند، داعی پیدا کند، کار عبثی نباشد می آید من این را، این شرکت را درست، این بانک را درست کردم. حالا این بانک بانک چی باشد؟ قرض الحسنه محض باشد یا در کنار آن فلان کار را انجام بدهد؟ یا اگر قرض الحسنه هست به چه صنفی قرض بدهد؟ چه مقدار قرض بدهد؟ آیا در کنار آن کار اقتصادی بکند؟ نکند؟ من این ها را دیگه سرم نمی شود. این ممکن است.

س: ...

ج: فی الجملة یعنی این که، یعنی این کارها بالاخره یک نمایی که، یک کارهایی، یک کارهایی ...

س: حالا هر کاری؟

ج: نه دیگه. قهراً یک ... مثلاً وقتی که می آید بانک را درست می کند نمی خواهد بگوید که هر کاری ولو ربطی به بانک نباشد. معلوم است دیگه، بانک یعنی چیزی که تناسب دارد حالا. حالا دیگه من خصوصیاتش را نمی دانم. می فرمایند که و لذا «تعتبر الاعتراف والقوانين المختلفة صلاحيات مختلفة له، بل تختلف حدود هذه الصلاحيات في عرف واحد». و لذا به خاطر این که این ها دوتا هستند و به هم ربطی ندارند «تعتبر الاعتراف والقوانين المختلفة صلاحيات مختلفة له»، اعتبار می شود (ببخشید) «تعتبر الاعتراف» این جا بودم. و لذا «تعتبر الاعتراف والقوانين المختلفة صلاحيات مختلفة له»، به خاطر همین جهت که وجود شخص اعتباری غیر از صلاحیات و این های تفصیلی اش هست اعتراف عقلائی، عرف های عقلائی و همچنین قوانین مختلفه در کشورهای مختلف، این ها اعتبار می کنند صلاحیات مختلفی را برای آن شخص اعتباری به حسب کشورهای مختلف یا عرف های مختلف صلاحیات مختلفی را، اگر این صلاحیت ها جزء ساختار بود باید این ها بگوئیم که مختلف می شوند. اصلاً این این جا غیر آن جا است، آن جا غیر این جا است. نه، این ها همه شان قبول دارند که این شخص اعتباری واحدی است موجود شده، چون وجود او را غیر صلاحیاتش می دانند و وقتی که غیر از صلاحیاتش دانستند حالا صلاحیات مختلف هر جایی بحسب فرهنگ خودشان یا نیازهای خودشان؛ مثلاً می دانند که فرض کنید بانک یعنی یک جایی که صلاحیت این دارد که مثل آدم تقریباً معامله با او بشود، به همان خصوصیات و صلاحیت هایی که آدم دارد در معاملات و ذمه و فلان و این ها داشته باشد، همین مقدار. اما حالا، حالا یک جایی می بینیم که برایش یک صلاحیاتی قائل هستند می گویند بله در کنارش می تواند اموالی که از مردم می گیرد این ها را می تواند بکار بیندازد تا سرمایه افزایش پیدا کند در پروژه های مختلف سرمایه گذرای بکند، یک جاهایی می گویند نه این کار را نباید بکند چون تضییق بر مردم ایجاد می شود این سرمایه کلان دارد می آید این کار را می کند، افزایش قدرت دارد بالاخره زمینه های فعالیت اقتصادی بخش های خصوصی را می گیرد، نه نباید این کار را بکند، فقط باید پشتیبانی بکند تسهیلات بدهد مثلاً، دیگر خودش این کارها را نکند. خب بعضی جاها مختلف است و این باعث نمی شود که بگوئیم او یک شخصیت حقوقی است غیر از این، این شخصیتی که این ها را اجازه بدهد این یک شخصیتی است غیر او، نه هر دو یک شخصیت دارند بانک. و از حریم خود شخصیت این ها خارج است این صلاحیت ها. این ها احکامی است که بر او «بل تختلف حدود هذه الصلاحيات في عرف واحد في أزمنة مختلفة بتناسب مع تطورات الحياة البشرية» بلکه حتی می فرمایند که این صلاحیت ها در حتی یک عرف واحد اختلاف پیدا می کند در ازمنه های مختلفه به تناسب با تحولات و تطورات به حیات بشری. خب مثلاً این بانک می خواهد یک موقعی می گفته مثلاً قرض بده در این حدود یا ضامن بگیرد یا باید این کار را بکند، الان مثلاً تفاوت کرده، یک وقتی می گفته مثلاً اسکناس بده به دست مردم، حالا می گوید نباید اسکناس بدهی به دست مردم. مثلاً در ارز می گوید نه خود ارز را نده، ارزش باید توی بانک محفوظ بماند، او هر معامله ای که کرد به بانک اطلاع می دهد آن ارز را به آن محل خارجی

می‌دهد، به‌دست شما نمی‌دهد به دست مردم توی کشور نمی‌دهد. چرا؟ به خاطر یک اختلافاتی که در زمان‌های مختلف پیدا می‌شود. و یا الان خیلی اسکناس به دست مردم نمی‌دهند به جهاتی، یکی از جهاتش هم این است که می‌گویند خود این اسکناس چقدر خرج دارد، چاپ کردن آن، نگه داشتن آن، این‌که این‌ها فرسوده می‌شود از بین می‌رود فلان، خیلی، انتقال امراض و ویروس‌ها و میکروب‌های مختلف چون دست به‌دست می‌شود این‌ها. فلذا می‌گویند که چکار بکنیم؟ این‌ها را دیجیتالی کردند و چه کردند و می‌گویند دیگر به‌جای این‌که این‌ها که هی دست به‌دست می‌شود و این‌ها این کار را نکن. خب این تطورات حیات یک امکاناتی در حیات بشری پیدا شده که دیگر لازم نیست آدم پول حتماً توی جیبش باشد، اسکناس توی دستش باشد، می‌تواند از طریق آن‌ها هم معاملات انجام بشود، نقل و انتقال‌ها انجام بشود فلان انجام بشود. خب می‌آیند وظایف را، شرح وظایف را، اختیارات را بحسب این‌ها حتی توی عرف واحد توی کشور واحد ممکن است اختلاف پیدا بکنند. حالا این‌که اختلاف پیدا می‌کند آن شخصیت حقوقی مختلف می‌شود؟ یا آن شخصیت حقوقی سر جایش است؟ همان است احکامش فرق می‌کند. می‌فرمایند که خب «و الشارح ایضاً» حالا این توی اعراف عقلائیه این‌جوری، حالا شارع هم همین‌جور است، شارع به عنوان یک مقنن یک راهنمای بشر می‌آید می‌گوید آقا این شخصیت اعتباری که شما اعتبار کردید من قبولش دارم منتها این وظایف که، این را قبول دارم تمام. شما این شرح وظایف برایش نوشتی این دوتا را من قبول ندارم یا یک چیزهایی اضافه می‌کند «و الشارح ایضاً - فی هذه الأثناء - يمكن أن يقبل» در این اثناء تطورات بشری یا این اثناء این‌که بشر می‌آید برای خودش اعتباراتی و شخصیت‌های اعتباری را اعتبار می‌کند «بمکن ان يقبل صلاحية ذلك الشخص» در یک حدود خاصه‌ای با یک تحدید به یک محدوداتی «و لذلك ينبغي» حالا که این‌جوری شد «و لذلك ينبغي تحليل الأدلة بحثاً عن الحدود.» لذلک که ممکن است که شارع قبول کند آن شخص اعتباری‌ها را در حدود خاصه و ویژه‌ای، بنابراین سزاوار است که ما تحلیل کنیم ادله را از ناحیه‌ی بحث از آن حدود. که خب حالا به ادله، کتاب و سنت و سایر منابع فقهی مراجعه کنیم ببینیم راجع به اشخاص حقوقی شارع چه حدودی از آن وظایفی که تعیین می‌گردد برای شخص اعتباری در اعراف عقلائیه و امثال ذلک این‌ها را قبول کرده، چه مقداریش را قبول کرده چه مقداری قبول نکرده. فلذاست که حالا پس از آن سه مطلب باید بحث بکنیم، آن سه مطلب چی بود؟ یکی اسباب تملک بود که خودش با چه اسبابی می‌تواند تملک کند، دو: اسباب تملیک بود که با چه ابزاری و اسبابی می‌تواند به دیگران تملیک کند. سه: این‌که خب حالا اگر بخواهد این یوغ ملکیت یک چیزی را از خودش دور کند بدون این‌که به دیگری هم تملیک بکند که همان اعراض است، یکی از راه‌هایش اعراض است. این آیا شخص اعتباری می‌تواند بدون این‌که اموالی را که در اختیار دارد بدون این‌که به دیگری منتقل کند نه، از خودش سلب مالکیت بکند، خب پس این سه راه، سه مطلب بود که گفتیم احتیاج دارد به این‌که ما به ادله شرعیه مراجعه کنیم و ببینیم آیا همین امور ثلاثه با همان راهکارهایی که برای انسان و شخص طبیعی وجود دارد از نظر فقهی همان‌ها برای شخص اعتباری بکله وجود دارد یا نه؟ تبعیض است یا نه؟ اصلاً شارع ممکن است در شخص اعتباری یک راهکاری قرار داده باشد که برای؟؟؟ اصلاً قرار نداده. احتمال ثبوتش که می‌رود حالا تا بحسب ادله ببینیم چه‌جوری است.

«الجهة الأولى في أسباب التملك» خب قهراً این را مقدم داشتن اسباب تملک، چون آدم باید چیزی را داشته باشد بحسب عادت، بحسب عادت تا این‌که بیاید تملیک کند، البته می‌شود انسان یک‌وقت چیزی نداشته باشد و تملیک کند مثل این‌که ولیّ بچه ممکن است خودش یک چیزی را ندارد ولی آن مولی علیه یک چیزی را دارد ولیّ از باب ولایت می‌آید تملیک می‌کند، مثلاً خود ولیّ ممکن است ماشین نداشته باشد ولی این بچه از ارث برده باشد از یک کسی، مادرش مثلاً به رحمت خدا رفته این بچه از مادرش ماشین به این بچه رسیده. خب

حالا پدر این بچه خودش ماشین ندارد و مالک این ماشین نیست اما از باب ولایت وقتی می بیند به صلاح این بچه هست مثلاً این ماشین را می فروشد مثلاً پولش را فرض کنید می گذارد مضاربه برایش که سود داشته باشد و فلان باشد. خب ولی غالباً معمولاً تا انسان تملک نداشته باشد تملیک نمی تواند بکند فلذا این را مقدم داشته.

«الجهة الأولى في اسباب التملك للشخص الطبيعي صلاحية تملك الأشياء بالأسباب المختلفة» شخص طبیعی صلاحیت به ملکیت خویش در آوردن اشیاء به سبب به وسیلهی اسباب مختلفه مانند عقدها، ایفایها و حیازت که برود در بیابان حیازت کند مثلاً بوته های خار را یا احجار را اینها را مثلاً حیازت بکند و احیاء بکند اراضی را برود احیاء بکند، خب اینها هم وسایلی است که با او می شود تملک کرد، با شرایطش البته دیگر، هرکدام اینها ممکن است شرایط داشته باشد. الان مثلاً در حکومت اسلامی آدم کسی برود توی بیابان زمینی را احیاء بکند بدون این که از حکومت اجازه بگیرد محل اشکال است دیگر، آقایان اشکال می کنند اینجا، آن مال وقتی است که حکومت اسلامی نباشد بله شارع اجازه داده هرکی برود. حالا تازه بعضی آنجاها هم می گویند اگر بالاخره یک حکومتی ولو این که حالا شرعی نباشد ولی دارد جامعه را اداره می کند آنجا هم برای این که هرچومرج نباشد و اختلال نظام لازم نمی آید باید مراعات بکند آن را؛ مثلاً در حج که مثلاً سعودی می گوید در ایام حج اهالی خود حجاز یک محدودی را می گوید اجازه دارند در ایام حج بیایند، برای این که اگر همه ی آن حجازیون حالا بیایند که دیگر اوضاع خیلی مشکل می شود. بعضی از مراجع بزرگ می گویند بله باید اتباع بشود این، وقتی می گوید این قدر بیشتر نیایند دیگر نباید بیایند، بیشتر از آن مقداری که اجازه داده. خب حالا اینها که گفتیم اینها بله اسباب هستند منتها با شرایطش که در...

«و تملك المال المعرض عنه» و همچنین به ملکیت در آوردن مالی که اعراض گردیده شده از آن، مالکش اعراض کرده گذاشته توی کوچه «و اللقطة في موارد معينة.» و همچنین تملک لقطه در یک مورد معین و خاصی که از نظر قیمت مثلاً چه جور باشد و یک علامتی که با او بشود مالکش را تشخیص داد و احراز کرد نداشته باشد. خب آنجا گفتند می تواند تملک بکند.

«و أيضاً يملكك عوض ماله في موارد أخرى» و همچنین یکی دیگر از اسباب تملک چی هست؟ این است که اگر کسی مال یک نفر را تلف کرده یا اتلاف کرده یا در دست او تلف شده در بعض موارد ولو اطلاق صادق نباشد، او خواب بوده و توجه نداشته، در عالم خواب بلا اختیار پا زده یک چیزی را شکسته، خب اتلاف صادق نیست چون قصد نداشته، نمی دانسته ولی تلف کرده بالاخره و او ضامن است. خب این شخص بواسطه ی این تملک می کند عوض آن را، اگر مثل است مثلش را اگر قیمی هست قیمتش را. یا طلبکار از یک نفری است او نمی آید طلبش را بپردازد و انکار می کند یا کذا می کند تقاصاً یکی از اسباب تملک تقاص است، حالا از مال او یک چیزی به دست این می رسد مثلاً یا مسلط می شود بر یک مالی از او، می تواند از باب تقاص بردارد با شرایط و خصوصیاتش. اینها اسباب تملک در شخص طبیعی است، حالا سؤال این است همین اشخاص، همین اسباب اسباب تملک برای شخص اعتباری هم هست یا نیست؟ حالا مثلاً فرض کنید که مثلاً یک شرکتی است می خواهد یک زمینی می خواهد، خب حالا همین طور که اگر کسی اجازه بگیرد برود یکجا را احیاء کند مالک می شود، می شود بگوئیم این شرکت که یک شخص حقوقی است این هم برود اجازه بگیرد برود یک جایی را احیاء کند می شود این زمین مال شرکت؟ این آیا بحسب ادله می شود این را اثبات کرد شرعاً یا نه می گوئیم آقا احیاء مال آدمها است، شخص اعتباری نه؟ پس ببینید همه ی اینها چقدر مورد الان ابتلاء است، مسائل فراوان، زوایای فراوان که اینها احتیاج به بحث دارد و تا امروز اینها در کتب درسی ما وارد نشده بود که هم در سطح اینها را بخوانیم و بررسی کنیم هم در خارجش بررسی بشود اینها. حالا الحمدلله روزه ای پیدا شده که اینها هم بیاید ان شاء الله در بحث دراسه ی حوزه های علمیه ان شاء الله! خب

«و ايضاً يتملك عوض ماله» در موارد ديگر «كما لو أتلّف أحد ماله، أو تلف بيده» البته در اين ديگر «قسم من الحالات» كه مي‌تواند آن «تلف في قسم من الحالات» يعني اين كه يك وقتي تلف مي‌شود در دست كسي ولي امين بوده و اين تلف شده، خب امين ضامن نيست، مثلاً اين عاريه پيش او بوده اين هم آقا درست همان جوري كه از مال خودش تحفظ مي‌كرده تحفظ كرده ولي حالا تلف شد، اين جا ضامن نيست بعض حالات است كه افراط و تفریط كرده باشد درست محافظت نكرده باشد از بين برود. اين كه بعضي حالات كه مي‌گويد قسم من الحالات براي احتراز از آن مواردی است كه تلف موجب تملك آن مالك نمي‌شود. حالا پس شخص طبيعي با اين اسباب تملك مي‌تواند بکند. «فهل يملك الشخص الاعتباري كالتبعية أيضاً بهذه الأسباب» شخص اعتباری هم مانند شخص طبيعي به همين اسباب مي‌تواند تملك كند؟ «أو حتى بأسباب أخرى» يا حتي دايره اش وسيع تر باشد به يك اسباب ديگري كه براي بشر نباشد براي او بگويم هست يا نه بعضيش مال بشر است بعضي ديگرش مال بشر نباشد براي او باشد، احتمال ثبوتی كه هست، حالا بايد طبق ادله ببينيم چي مي‌شود «أو لا يملك؟» يا اصلاً شخص اعتباری به هيچ وسيله‌ای تملك نمي‌تواند بکند؟ سه فرضيه پس وجود دارد «فيما يلي» در مباحثي كه بعد از اين واقع مي‌شود «ندرس المسألة إجمالاً و على أساس الأدلة التي طرحناها سابقاً» خب شاكله‌ی بحث مي‌فرمايند به اين شكل است كه ما در اباحت آتیه به دو شكل بحث مي‌كنيم، يكي بر ضوء ادله‌ی عامه كه داشتيم و قبلاً بواسطه‌ی آن ادله‌ی عامه اعتراف شارع را به اصل شخص اعتباری اثبات كرديم، عمومات «احل الله البيع»، «تجارة عن تراض»، «او فوا بالعقود» چه و اين ها. دو: ادله‌ی خاصه‌ی هربابی و هرکاری و هرفعلی كه بايد آن ها را بررسی بكنيم ان شاء الله. چون اذان شروع شد. و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.